

در این شماره می‌خوانیم:

واژگونی هژمونی در بنگاه ترامپسم
زیست رسانه‌ای در زمان جنگ
انسان ناگزیر است به زیستن
چرا مردم ایران پیروز خواهند بود؟



ویژه‌نامه اختصاصی فتح‌گفتار

انجمن علمی دکتری مطالعات میان‌رشته‌ای رسانه

شماره ۳

پنج‌شنبه ۱۷ اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۵



فتح گفتار

تحلیل جنبه‌های فرهنگی و رسانه‌ای جنگ رمضان از دیدگاه کارشناسان



شناسنامه

صاحب امتیاز _____ انجمن علمی دکتری مطالعات میان رشته‌ای رسانه

مدیر مسئول _____ نگین الفت

جانشین مسئول _____ فاطمه محمدی

طراح گرافیک _____ فاطمه نادران

صفحه آرا _____ انسیه صفائی

شورای هماهنگی (به ترتیب الفبایی) _____ مسعود جلیوند خسروی، زهرا سیدآقایی، زهرا طرازانی، مریم وطن‌خواه

نویسندگان این شماره (به ترتیب یادداشت‌ها) _____ رامتین شهبازی، احمد سفلی، بشری گلدانی، قدسیه پائینی

آدرس شبکه اجتماعی در پیام‌رسان بله _____ @iribmedia

کمر خم کرده، و اگر تنسی ویلیامز در «اتوبوسی به نام هوس»، فروپاشی ظرافت‌های انسانی را در برابر خشونت بدوی مدرنیته به تصویر می‌کشید، دیوید ممت در نمایشنامه خود، «گلن‌گری گلن راس»، پرده از مرحله‌ی نهایی این سقوط برمی‌دارد. موضوع نمایشنامه ممت، یک بنگاه معاملات ملکی است که در آن، مرز میان «تجارت» و «تبهکاری» از بین رفته است. رئیس بنگاه مسابقه‌ای طراحی می‌کند: نفر اول یک «کادیلاک» می‌برد. دقیقاً همان چیزی است که امروز بر بدنه سیاسی ایالات متحده و به ویژه جریان ترامپسم حاکم شده است. در دنیای ممت، کارمندان برای رسیدن به آن کادیلاک کذایی، دائم یکدیگر را با رفتارهای غیراخلاقی، دروغ و در نهایت دزدی پس می‌زنند. اینجاست که ممت انگشت روی «اخلاق» می‌گذارد؛ اخلاقی که در سودای پول و قدرت قربانی شده است.



دونالد ترامپ و همفکرانش، تجسم عینی همین کارمندان بنگاه ممت در مقیاس جهانی هستند. ترامپ با بازتعریف گفتمان «ابرقدرت» به مثابه یک «بنیاد معاملات ملکی»، تلاش کرد تا تصویر در حال زوال آمریکا را بازسازی کند. او سیاست خارجی را نه یک عرصه صددیپلماتیک، بلکه یک «میز معامله» (The Art of the Deal) می‌بیند



رامتین شهبازی
عضو هیئت علمی دانشگاه بین‌المللی سوره

واژگونی هژمونی در بنگاه ترامپسم؛ واسازی «رویای آمریکایی» از متن درام تا میدان سیاست

ایده‌ای که سال‌هاست تحت عنوان «رویای آمریکایی» (American Dream) به عنوان موتور محرک دیپلماسی عمومی و فرهنگی ایالات متحده عمل کرده، امروز به بن‌بستی استراتژیک رسیده است. این رویا که زمانی قرار بود تصویری کهن‌الگویی و آرمانی از آمریکا به عنوان «مهد فرصت‌ها» ارائه دهد، اکنون در داخل و خارج از مرزهای این کشور با زوالی معنایی روبروست. برای درک این افول، باید به عقب بازگشت؛ به سال ۱۹۳۱، یعنی زمانی که جیمز تراسلو آدامز در کتاب «حماسه آمریکا» این اصطلاح را ابداع کرد. آدامز برخلاف تصور رایج امروز، رویای آمریکایی را صرفاً در «رفاه مادی» یا «دستمزد بالا» خلاصه نمی‌کرد. او معتقد بود این رویا، فراخوانی است برای یک «نظم اجتماعی» که در آن هر فرد بتواند به کامل‌ترین شکوفایی انسانی خود برسد و جامعه او را بر اساس «آنچه هست» بازشناسد، نه بر اساس «آنچه دارد».

❖ آدامز هشدار می‌داد که اگر این آرمان به ولع تملک تقلیل یابد، آمریکا روح خود را از دست خواهد داد.

امروز، با نگاهی به ساحت سیاست بین‌الملل و وضعیت داخلی ایالات متحده، می‌توان گفت که آن هشدار تاریخی به واقعیت پیوسته است: رویا به یک «ددمنشی ساختاریافته» بدل شده که در آن «داشتن»، جای «بودن» را گرفته است.

این دگردیسی هولناک، در ادبیات نمایشی آمریکا به دقت کالبدشکافی شده است. اگر آرتور میلر در «مرگ فروشنده»، زوال رویا را در قامت تراژیک «ویلی لومان» می‌دید که زیر بار توهم موفقیت

در نهایت، بازنده اصلی این کارزار، کل تفکر حاکم بر دم و دستگاه معاملات املاک سیاسی واشنگتن است. اینجاست که «قهرمان» از نو بازتعریف می‌شود. **قهرمان این دوران، نه آن فروشنده زیرکی است که با فریب به کادیلاک می‌رسد، بلکه محوری است که «مقاومت» می‌کند، جلوی غارت معنا می‌ایستد و با بازتعریف واژگان و نظم، معنای جدیدی از شکوه انسانی و ملی را خلق می‌کند.** رویای آمریکاییِ آدامز، در دستانِ جانشینانش به کابوسی برای جهان بدل شد، اما مقاومتِ ایران نشان داد که می‌توان از این کابوس عبور کرد و نظامی نوین بر پایه اصولی والاتر بنا نهاد. این فروپاشی، نه یک اتفاق گذرا، بلکه زوال یک تفکر مادی‌گرای محض است که اخلاق را در پای سود قربانی کرده بود.



احمد سفلائی
عضو هیئت علمی دانشگاه صدا و سیما

زیست رسانه‌ای در زمان جنگ

🔗 در روزگار ما، وقتی واژه «جنگ» به میان می‌آید، ذهن خیلی‌ها فوراً به سمت صدای انفجار، دود و خیابان‌های ویران می‌رود. اما حقیقت جنگ مدرن فقط این‌ها نیست. اگر دقیق‌تر گوش بدهیم، زیر همه این صداها، زمزمه‌ای دائمی جریان دارد؛ زمزمه‌ای که از صفحات شبکه‌های اجتماعی، استودیوهای خبری، و حتی گوشی‌های معمولی مردم به گوش می‌رسد. زمزمه‌ای که گاهی آرام است و گاهی بلندتر از صدای هر گلوله‌ای می‌شود. این همان نبرد دیگر است: نبرد روایت‌ها.

◀ **در چنین جنگی، هرکس به نوعی تبدیل به حامل یک روایت می‌شود.** خبرنگار، مقام رسمی، سرباز، شهروند، تحلیل‌گر، حتی فردی که تنها یک ویدئو کوتاه را در شبکه‌های اجتماعی بازنشر می‌کند. هر روایت، مانند یک قطعه پازل، تصویری از جنگ را می‌سازد. اما این تصویر همیشه یکسان

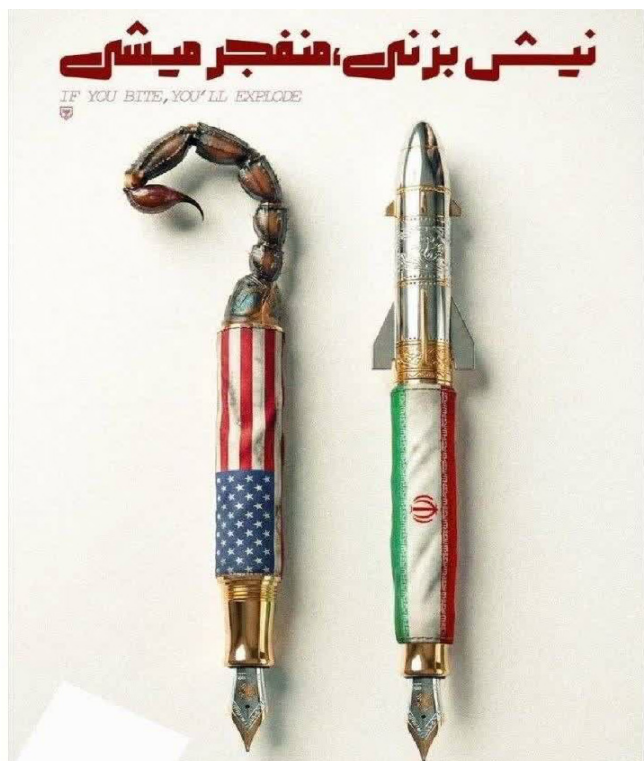
که در آن باید رقیب را با قلدری و فریب از میدان به در کرد تا به کادیلاکِ هژمونی دست یافت. **همه «مردانِ رئیس‌جمهور» در این دوره، از همان منطق «گلن‌گری گلن راس» پیروی می‌کنند: پیروزی به هر قیمت و حذف هر کسی که در مسیر معامله قرار می‌گیرد.**

اما نکته کلیدی و راهبردی اینجاست که این رویای بازتعریف شده، در برخورد با سد محکم* «ایران» یکسره بر باد رفت. ایران با اتخاذ استراتژی «مقاومت»، عملاً معادلات این بنگاه سیاسی را وسازی کرد. اگر منطق آمریکا بر این استوار بود که «هر ملت و هر آرمانی قیمتی دارد»، ایران با به چالش کشیدن این گفتمان، نشان داد که برخی حقایق و مواضع، فراتر از منطق معاملات ملکی هستند. **ایران نه تنها در برابر فشارها ایستاد، بلکه توانست قواعد بازیِ زبانی آمریکا را به هم بریزد.**

در واقع، ایران با ایستادگی خود، معنای جدیدی به واژه «قدرت» بخشید. وقتی «مردانِ رئیس‌جمهور» با تمام ابزارهای تهدید و تطمیع سعی کردند نظم خود را تحمیل کنند، با پدیده‌ای روبرو شدند که در کتاب‌های بازاریابی و فروش آن‌ها تعریف نشده بود: «حضور مردم در میدان» و «نظم نظامی متکی بر ایمان». این حضور، همان بازیِ زبانیِ جدیدی است که اجزای آن را می‌توان یک به یک بازشناخت.



یا تأثیرات طولانی‌مدت یک بحران بر نسل‌های آینده. این گزارش‌ها شاید پرهیجان نباشند، شاید تیت‌های جذاب نداشته باشند، اما لایه‌هایی را نشان می‌دهند که معمولاً دیده نمی‌شود. روایت‌هایی که نه برای ایجاد ترس‌اند و نه برای تحریک احساسات سریع؛ بلکه برای اینکه بفهمیم جنگ، در عمقش، با انسان سروکار دارد، نه فقط نقشه و تاکتیک.



ولی از زمانی که تلفن‌های هوشمند وارد زندگی همه شد، دنیا نیز وارد مرحله جدیدی گردید. دیگر لازم نیست خبرنگار حرفه‌ای باشید تا صدایتان شنیده شود. کسی که در لحظه حادثه ایستاده، گوشی‌اش را بالا می‌برد، دکمه ضبط را می‌زند و در کمتر از چند ثانیه ویدئویی منتشر می‌شود که ممکن است ده‌ها میلیون بار دیده شود. این ویدئوها خام‌اند، گاهی تار، گاهی بدون توضیح. اما همین خام بودنشان باعث می‌شود احساس واقعی‌تری منتقل کنند. مردم آنها را باور می‌کنند چون حس نزدیکی به واقعیت دارند. با این حال، این روایت‌های مردمی یک مشکل بزرگ دارند: هیچ تضمینی برای صحتشان نیست. ممکن است واقعی باشند، ممکن است اشتباه برداشت شده

نیست. بسته به اینکه چه کسی آن را ساخته، چه دیده و چه پنهان کرده، روایت متفاوتی شکل می‌گیرد.

اگر به پشت صحنه این روایت‌ها برویم، نقش رسانه‌ها بیشتر خودش را نشان می‌دهد. برخی از آنها انگار بخشی از بدنه جنگ هستند. پیام‌هایی تولید می‌کنند که حساب‌شده طراحی شده‌اند: یک جمله‌ای که قرار است روحیه یک طرف را تقویت کند، خبری که احتمالاً برای سردرگم کردن طرف مقابل ساخته شده، یا تصویری که قرار است نگاه جهانیان را به سمت یک نقطه خاص متمایل کند. در چنین لحظه‌هایی، رسانه شبیه یک سرباز عمل می‌کند؛ با این تفاوت که به جای سلاح، از واژه‌ها و تصویرها استفاده می‌کند.

اما در جبهه‌ای دیگر، خبرنگاران و عکاسانی هستند که خودشان را فقط شاهد ماجرا می‌دانند. آنها در میان گرد و خاک میدان حرکت می‌کنند، لحظه‌ها را ثبت می‌کنند، زیر آژیر خطر گزارش می‌فرستند. درست است که ادعا می‌کنند بی‌طرف‌اند، اما واقعیت میدان همیشه به آنها اجازه کامل برای بازگفتن همه چیز نمی‌دهد. بخشی از اطلاعاتی که دریافت می‌کنند تحت نظارت نیروهای مستقر است. بخشی دیگر به خاطر محدودیت‌های امنیتی سانسور می‌شود. حتی تصاویر زنده‌ای که منتشر می‌کنند، گاهی فقط صحنه‌ای را نشان می‌دهد که امکان دسترسی به آن بوده، نه آنچه واقعاً در سرتاسر منطقه جریان دارد. با این حال، همان صحنه‌های کوتاه، همان تصاویر شتاب‌زده، گاهی چنان احساساتی را برمی‌انگیزد که می‌تواند نگاه میلیون‌ها نفر را در چند ثانیه تغییر دهد.

در گوشه‌ای آرام‌تر از این میدان پرهیاهو، گروهی دیگر از رسانه‌ها تلاش می‌کنند فاصله‌ای از این هیجان بگیرند. آنها بیشتر از اینکه دنبال ثبت انفجارها باشند، دنبال داستان‌هایی‌اند که وسط این دودها گم می‌شوند. روایت خانواده‌هایی که آواره شده‌اند، وضعیت اجتماعی پس از درگیری،



سیده بشری گلدانی
دانشجوی دکتری فرهنگ و رسانه دانشگاه صدا و سیما

انسان ناگزیر است به زیستن..

در واقع شاید همین که آدمیزاد چاره‌ای ندارد جز اینکه زندگی کند، تاریخ را ساخته است، واگر نه نقطه‌ای که آدم دلش می‌خواهد جهان را و زندگی را و هرچه در آن هست را رها کند، و بنشیند و مرگ را انتظار بکشد، در طول زندگی بشر کم نبوده‌اند. خیال میکنم، «جنگ»، یکی از اتفاق‌های دنیای آدم‌هاست که زیستن در آن، زندگی را با تمام قوا به تک‌تک اعضای بدن و به روح آدمیزاد یادآوری می‌کند. جنگ، تصویر می‌سازد، موسیقی دارد، گاهی شعر می‌شود، گاهی یک فیلم مستند است، گاهی روضه است، و هرچه هست تصویر می‌سازد تصویرها را قاب می‌گیرد و تو به خودت می‌آیی و می‌بینی به زیستن در جنگ، عادت که نه، ولی قبولش کرده‌ای. و حتی داری با روزهای جنگ خاطره می‌سازی.

خاطره‌هایی که از جنگ برای آدمیزاد باقی می‌ماند، قوی‌ترین روایتی است که می‌توانیم برای نسل‌های بعدمان تعریف کنیم، آن چیزی که ما تعریف می‌کنیم، می‌تواند باور بسازد. به نسلی شخصیت بدهد و بخش مهمی از هویتش را دوباره و دوباره با هر روایتی از نو تعریف کند. «برای درک و درونی‌سازی تصویرها، احساسات و تجربه‌های دنیای بیرونی باید جسمی وجود داشته باشد» و جسم، اولین موجودیتی از انسان است که با «جنگ» درگیر می‌شود، لحظه‌ای که جهان به طور واضحی در مرز میان بقا و معنا دست و پا می‌زند. حواس پنجگانه‌اش درگیرتر می‌شود، انگار قرار است هرچیزی که می‌بیند یا می‌شنود، تاثیری همیشگی بر راه‌های زندگی‌اش بگذارد. چرا که زندگی کردن، آفریدن معناست. حتی اگر در لحظاتی باشد که آدمیزاد به ادامه بودنش هم مطمئن نیست.

باشند، یا حتی با نیت خاصی انتخاب شده باشند.

در این میان، تکنولوژی مرز میان حقیقت و ساختگی را دشوارتر کرده. نرم‌افزارهایی که قادرند چهره‌ها را تغییر دهند یا صداها را شبیه‌سازی کنند، شرایطی ایجاد کرده‌اند که تشخیص واقعیت برای مخاطب حتی از گذشته هم سخت‌تر شده. در چنین فضایی، هر پست، هر عکس و هر ویدئو پرسشی بزرگ همراه خود دارد: آیا این واقعی است؟ و همین پرسش، اعتماد عمومی را کم‌رنگ می‌کند.

با این همه، نبرد روایت‌ها همچنان ادامه دارد. دشمن می‌خواهد پذیرفته‌شده‌ترین تصویر از جنگ، همان تصویری باشد که خودش ساخته. هر رسانه می‌خواهد توضیح بدهد که واقعیت کدام است، و مردم گاهی میان این روایت‌ها سرگردان می‌مانند. وقتی روایت‌ها با هم برخورد می‌کنند، قضاوت سخت می‌شود. حقیقت جایی میان این صداها بلند و تصاویر متنوع گم می‌شود و پیدا کردن آن نیازمند دقت، پرسشگری و آگاهی است. اینجاست که وظیفه تک‌تک ملت برای غلبه بر ماشین جهنمی رسانه دشمن که سالهاست بر ذهن و فهم مخاطبانش سیطره یافته است، روشن می‌شود. رسانه امروز ما خیابان است، خون ماست، شرف ماست و جانی که فدای دین و میهنمان می‌کنیم.

در پایان، جنگ مدرن تنها در میدان‌های فیزیکی رخ نمی‌دهد؛ در ذهن‌ها ادامه دارد. رسانه‌ها، چه رسمی، چه مستقل، چه مردمی، هرکدام بخشی از این نبرد درهم‌تنیده‌اند. طوری که کسی نمی‌تواند به‌طور کامل بگوید کدام روایت درست و کدام نادرست است، اما بی‌تردید رسانه‌ها نقش بزرگی در شکل دادن به آنچه مردم «واقعیت» می‌دانند دارند. در چنین جهانی، روایت‌سازی بخشی از نبرد است و فهم دقیق آن، بخشی از مسئولیت مخاطبان.

کافی است بدانیم سمت درست رسانه کدام است.

شود، حرف چه آدم‌های شنیده شود، چه فریمی از واقعه‌ها مشهور شود و چه روایتی برجسته شود، همان چیزی است که تعیین می‌کند، مردم درگیر با بمباران و جنگ، از آن به بعد واقعه را چطور زندگی کنند، چه احساسی داشته باشند و چطور از روزهای مبهم و ابری به روزهای روشن برگردند. هرچند روزهای روشن تازه، دریچه‌های جدیدی از نورند و قرار نیست آدم‌ها به آدم‌های پیش از جنگ شبیه باشند. رسانه، اگر به درستی

رسانه باشد، این من‌های متکثر و شاید ترسیده را، «ما»ی قدرتمندی می‌کند. شجاعتی به هر «من» می‌دهد که دیگر خودش را از جامعه‌اش جدا نمی‌بیند. نقاط اختلاف و تعارض را نه محو که کنار می‌گذارد و با تمام قوا، برای موجودیتش، برای شنیده شدن روایتش، برای ماندن قصه‌اش در نبرد روایت‌ها مبارزه می‌کند.

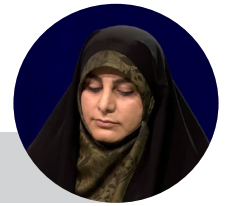
در آخر این که زیست در جنگ فرصتی ناخواسته برای بازآفرینی هویت است؛ فرصتی پرهزینه که با جان ارزشمند و غم و شور و دلتنگی به دست می‌آید. در این میان، رسانه‌ها نقشی دوگانه دارند: از یک‌سو دایره همبستگی را گسترش می‌دهند و میان شهروندان پلی می‌سازند و از سوی دیگر، اگر دچار اغراق، هیجان‌زدگی یا حذف روایات متنوع شوند، می‌توانند هویت ملی را به سمت تک‌صدایی و سختی بکشانند. ارزش رسانه در زمان جنگ، در توانایی‌اش برای حفظ انسانیت در دل آشوب است.

در نهایت، مقاومت نه یک واقعه، بلکه یک استمرار روایی است. هویت ملی نیز نه یک شعار، بلکه شبکه‌ای از خاطرات، تصاویر، آواها و روایت‌هایی است که مردم در آتش جنگ دوباره معنا می‌کنند. انسان‌ها در چنین زیستی، جهان را تیزتر، پیوندها را آشکارتر و ارزش‌ها را بی‌واسطه‌تر می‌بینند. شاید به همین دلیل است که پس از پایان جنگ، جامعه دیگر همان جامعه سابق نیست. چیزی در اعماقش تغییر کرده: نوعی



یک قدم جلوتر بیایم و حرف از «زبان» بزنم. تا لحظه‌ای که نفس در وجود آدمیزاد می‌آید و می‌رود، زبان را نمی‌توان از بشربودگی جدا کرد. در عین حال به زبان نمی‌توان به عنوان رسانه‌ای خنثی نگریست، چرا که چه زبان، کلمه‌ها باشند، چه نگاه و حرف‌های چشم‌ها، چه زبان بدن، دارد با خودش معنایی را به همه، کم یا زیاد نشان می‌دهد. همچنان که زبان دست رهبر شهید، رسانه‌ای گویا شد، در آخرین لحظات بودنش، مشتش گره‌کرده، حالا نماد مقاومت است، نماد بودن است، آن چیزی است که برای بچه‌های ما از این روزها در خیابان و تجمعات باقی مانده است. آن چیزی است که جامعه آن را با خودش یدک می‌کشد، و با هر قدم در خیابان روایتش می‌کند. جامعه‌ای که مقاومت را به پذیرش تحمیل‌ها ترجیح می‌دهد، زبانش را به دست می‌گیرد، همین‌طور روایتش و قصه‌اش را. اینکه چه تصویری پخش شود، چه موسیقی از بلندگوها ها بارها و بارها شنیده شود، چه کلیپی در فضای مجازی به زبان‌های گوناگون دست به دست

خودآگاهی تازه که هم ثمره رنج است و هم ثمره روایت.



قدسیه پائینی
مدرس دانشگاه

چرا مردم ایران در پایان جنگ تحمیلی سوم پیروز خواهند بود؟

پایان این جنگ، هر زمان و به هر صورتی که رخ دهد، با پیروزی مردم ایران همراه خواهد بود. این جنگ می‌تواند پایان یک نبرد بزرگ و فتح قدس باشد یا مرحله‌ای میانی از یک رویارویی گسترده‌تر. اما مسئله اصلی، نه زمان پایان جنگ است و نه شکل ظاهری آن، بلکه تحولی است که در متن این مواجهه در مردم ایران پدید آمده. تحولی که بیش از هر چیز ماهیتی شناختی دارد.

آنچه امروز در جامعه ایران دیده می‌شود، صرفاً پایداری عاطفی یا ایستادگی سیاسی نیست، بلکه نوعی **بلوغ شناختی** و ارتقای چشمگیر در قدرت فهم، تحلیل، تمیز و تشخیص اجتماعی است. مردم ایران در این ایام فقط تحت فشار قرار نگرفته‌اند، بلکه در دل همین فشار، به سطح تازه‌ای از ادراک میدان، فهم روایت‌ها و شناسایی سازوکارهای تحریف و فریب رسیده‌اند.

در این یادداشت، به نسبت امام و امت و مسئله مبعوث شدن مردم در این ساختار نمی‌پردازیم، بلکه تمرکز را بر تغییر ساختار مردم ایران می‌گذاریم. تغییری که در لایه‌های ذهنی، ادراکی و تحلیلی آنان رخ داده و آنان را از جامعه‌ای تحت فشار به جامعه‌ای با قدرت تشخیص بالاتر تبدیل کرده است.

مردم ایران در نزدیک به پنج دهه گذشته در معرض سهمگین‌ترین حملات شناختی بوده‌اند. این حملات صرفاً تبلیغاتی یا رسانه‌ای نبوده، بلکه تلاشی گسترده برای دستکاری ادراک جمعی، تضعیف اعتماد به خود، اختلال در نظام

تشخیص و فرسایش قدرت تحلیل اجتماعی بوده است. این هجمه‌ها هم از سوی دشمن خارجی آنگلو ساکسون، هم دشمن خارجی فارسی‌زبان و هم دولتمردان شیفته و خادم غرب اعمال شده است.

از تحقیر ملی در قالب القای ناتوانی در خودکفایی، تا ایجاد فقر، کاهش توان اقتصادی و تخریب عزت نفس مردم، همه در جهت تغییر تصویر ذهنی جامعه از خودش عمل کرده‌اند. همچنین هجمه به آیین‌ها و سنن ایرانی - اسلامی مانند حجاب، خانواده، نشاط اجتماعی و امید، صرفاً تعرض فرهنگی نبوده، بلکه حمله به ارکان ادراکی و هویتی جامعه ایرانی بوده است.

با این حال، جامعه ایرانی از دل همین فشار، نه فقط جان به در برده، بلکه در سطح شناختی ارتقا یافته است. این جامعه در تجربه‌ای عینی، توان خود را در مدیریت صنعتی و عمرانی دیده و همین مشاهده، به بازسازی تصویر ذهنی ملت از خویش انجامیده است. جامعه‌ای که سال‌ها به او القا شده بود که نمی‌تواند، اکنون توانایی خود را به چشم دیده است.

در برابر شایعه‌سازی، اختلاف‌افکنی و عملیات تردیدافکن نیز **جامعه ایرانی دیگر هر سخنی را بی‌واسطه نمی‌پذیرد**. اکنون سابقه گوینده را می‌سنجد، زمینه سخن را بررسی می‌کند، به حواشی توجه می‌کند و می‌کوشد از ظاهر امور عبور کند. این وضعیت نشانه جامعه‌ای است که از مصرف‌کننده روایت، به بازیگر صحنه فهم و تفسیر تبدیل شده است.

البته این مسیر خالی از افراط و تفریط نیست، اما این نیز بخشی از فرآیند طبیعی رشد شناختی جامعه است. آنچه اهمیت دارد این است که جامعه ایرانی، با اتکای هم‌زمان به قلب متصل به ولّی حق و ذکاوت و هوشمندی میدانی، از سطح واکنش صرف عبور کرده و به کنشگری رسیده است.



◀ از این منظر، پیروزی مردم ایران در پایان جنگ
تحمیلی سوم، فقط پیروزی در یک نبرد نظامی
نیست، بلکه تثبیت یک رشد تاریخی در ساحت
فهم، تشخیص و کنشگری است. جامعه‌ای که در
میان سنگین‌ترین حملات شناختی توانسته است
نظام تشخیص خود را بازسازی کند، پیشاپیش در
سطحی عمیق‌تر پیروز شده است.

عجبا! جهان را ببین که
چه سان مکارگامی شود

@IRIBMEDIA



مجموعه مطالعات میان رشته‌ای رسانه